

## ۱- بیان مسأله

یوسف درّه حدّاد با استناد به آیات قرآن، مطالبی در کتاب‌های گوناگون خویش مطرح نموده که در اغلب موارد با آموزه‌های مسلمانان سازگاری ندارد. وی که درصدد اثبات نصرانی بودن دعوت پیامبر اکرم (ص) است، برای اثبات اعتقاد خویش، به شمار زیادی از آیات قرآن تمسک جسته است.

پرسش‌های اصلی مقاله‌ی حاضر عبارت است از:

اولاً: نویسنده بر پایه چه مستندات و چینی ادعایی را مطرح می‌نماید؟

ثانیاً: در برابر این ادعا - براساس ضوابط فهم قرآن - چه پاسخی می‌توان بیان نمود؟

از این رو پس از معرفی عناوین مهمترین تألیفات یوسف درّه حدّاد، مهمترین دلایل وی به اختصار بیان شده، سپس نظرات وی بررسی و پاسخ مناسب بیان شده است.

## ۲- مقدمه - یوسف درّه حدّاد و آثار او

یوسف درّه حدّاد (۱۹۱۳-۱۹۷۹م)، نویسنده و اسقف مسیحی لبنانی و سوری‌الاصیل، بیش از بیست سال از عمر پایانی خود را صرف مطالعات قرآنی نمود؛ و حاصل کار او، تألیف قریب دوازده عنوان کتاب در این زمینه است.

مهم ترین اعتقاد وی آن است که نبی مکرم اسلام - تنها یک مبلغ مسیحیت بوده که محتوای تورات و انجیل را برای عرب‌زبان‌ها بیان کرده است. وی در کتاب‌های گوناگون خود با استناد به آیات قرآن کریم درصدد اثبات این ادعاست.

مطالعات یوسف درّه حدّاد که توسط «المکتبة البولسیة» در لبنان چاپ شده، در سه دسته قابل ارائه است؛ «دروس قرآنی»، «فی سبیل الحوار الاسلامی المسیحی» و «دراسات انجیلیه» (درّه حدّاد، ۴۲۵ - ۴۲۶)

## الف) دروس قرآنی

کتاب‌های زیر با این عنوان به چاپ رسیده است:

۱- «الانجیل فی القرآن»

۲- «القرآن و الكتاب؛ الكتاب الاول: بینة القرآن الكتابية»

# نقدی گذرا بر اندیشه‌ی «یوسف درّه حدّاد» مبنی بر

## نصرانیت قرآن کریم

عبّاس همّامی<sup>۱</sup>

رحمت شایسته فرد<sup>۲</sup>

## چکیده

در مقاله‌ی حاضر، ضمن معرفی اجمالی یوسف درّه حدّاد (۱۹۱۳-۱۹۷۹م)، نویسنده و اسقف مسیحی لبنانی و سوری‌الاصیل، و مهم ترین آثار وی، مهم ترین استدلال‌های وی مبنی بر نصرانیت دعوت قرآن که عبارتند از: «حصر خطاب قرآن درباره‌ی اهل کتاب به بنی اسرائیل»، «معنای «نصرانی» در اصطلاح قرآن»، «یکی بودن انجیل»، «انحصار رسالت مسیح (ع) در قلمرو تورات» و «انحصار دعوت مسیح (ع) به توحید توراتی» که غالباً براساس تفسیر آیات قرآن صورت گرفته، بیان گردیده و در پایان نظرات وی بررسی و مطابق روش‌های علمی معناسازانه استدلال‌های وی ارزیابی علمی و نقاط لغزش وی بیان شده است. مهم ترین نقدهای وارد بر نظر یوسف درّه حدّاد عبارت است از: «عدم توجه به تمام آیات مرتبط با موضوع»، «عدم توجه کافی به علم لغت و شیوه‌ی استعمال واژگان نزد عرب‌زبانان»، «عدم توجه به مباحث تاریخی» و «نداشتن دلیل معتبر علمی».

**کلید واژه‌ها:** مستشرقان، یوسف درّه حدّاد، نقد اندیشه‌ها، نفی نصرانیت قرآن.

۱- استاد گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

۲- دانش‌آموخته دکترای علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۲/۱۵؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۵/۲۵

ah@hemami.net

havatbook@gmail.com

- ۳- «القرآن و الكتاب؛ الكتاب الثاني: أطوار الدعوة القرآنية» (۳ مجلد)
- ۴- «نظم القرآن و الكتاب؛ الكتاب الأول: اعجاز القرآن»
- ۵- «نظم القرآن و الكتاب؛ الكتاب الثاني: معجزة القرآن» (۳ مجلد)
- ۶- «ما بين الانجيل و القرآن»

همچنین کتاب‌های «أسرار القرآن»، «المسيح و محمد في عرف القرآن» و «سيرة محمد و سرّه» نیز در این دسته قابل طبقه بندی است که هنوز چاپ نشده است.<sup>۲</sup>

### ب) فی سبیل الحوار الاسلامی المسيحي

در دسته دوم از آثار یوسف درّه حدّاد می‌توان کتاب‌های زیر را عنوان نمود:

- ۱- «مدخل الى الحوار الاسلامي المسيحي»
- ۲- «القرآن دعوة نصرانية»
- ۳- «القرآن و المسيحية»

### ج) دراسات انجيليه

در این مجموعه که به صورت مستقیم آیین مسیحیت ترویج می‌شود، کتاب‌های زیر را می‌توان ذکر کرد:

- ۱- «الدفاع عن المسيحية»
- ۲- «تاريخ المسيحية»
- ۳- «فلسفة المسيحية»
- ۴- «صوفية المسيحية»
- ۵- «انجيل برنابا شهادة زور على القرآن الكريم»

یوسف درّه حدّاد در این دسته، کتاب‌های دیگری نیز به رشته‌ی تحریر درآورده است که هنوز چاپ نشده است:

- ۱- «المسيح في الانجيل»
- ۲- «انجيل بولس»

- ۳- «سيرة المسيح و سرّه»
- ۴- «دروس انجيلية»،
- ۵- «الدفاع عن المسيحية من تاريخها و تعليمها».

### ۳- ادله درّه حدّاد برای اثبات تأثیر پذیری قرآن از آموزه‌های آیین نصرانیت

درّه حدّاد در فصل پنجم از کتاب «القرآن دعوة نصرانية» با استناد به آیات قرآن کریم، نتیجه‌گیری می‌کند که دعوت قرآن، تنها دعوت به نصرانیت است. برخی از دلایل وی عبارتند از:

#### ۳-۱- حصر خطاب قرآن درباره‌ی اهل کتاب به بنی اسرائیل

گاه قرآن اهل کتاب را تکفیر کرده (آل عمران، ۶۴ و ۶۵، ۷۰، ۷۱، ۹۹، ۹۸، النساء، ۱۲۲، المائده، ۱۶، ۲۱، ۶۲، ۶۸، الحديد، ۲۹، التوبه، ۳۰) و گاهی به ایمان آنان گواهی می‌دهد (الرعد، ۳۶، الانعام، ۲۰، البقره، ۱۴۶، یونس، ۹۴) اما این ظاهر دوگانه، اولاً: با تمایز قرآن بین گروه مؤمن و کافر اهل کتاب مشخص می‌گردد:

«الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ» (۱/۹۸؛ ۲/۵۹؛ ۲/۱۱؛ ۲/۱۰۵)

«وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُّدُونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا...» (البقره، ۱۰۹)

«وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ...» (آل عمران، ۶۹)

«وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دِينَكُمْ...» (آل عمران، ۷۲)

و (۷۷)

«وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ... قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ...» (آل عمران، ۷۵)

«لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ... وَ

أُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ» (۱۱۳/۳)

و به تشخیص آن نیز اشاره «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ...» (۴۶/۲۹) و تصریح شده است: «وَلَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى» (المائده، ۸۵)

<sup>۲</sup> کتاب دیگری در برخی از پایگاه‌های اینترنتی با عنوان «الاتقان في تعريف القرآن» به او نسبت داده‌اند؛ لیکن در فهرست رسمی «المكتبة البولسية» وجود ندارد.

بنابراین زمانی که آیه به صورت عام بیان می‌کند، باید به قرائن نزدیک و دور توجه کنیم تا مشخص شود به طور خاص کدام گروه مدّ نظر هستند.

ثانیاً: به اینکه خطاب «اهل الكتاب» قرآن، تنها درباره‌ی «بنی اسرائیل» است که در گفتگوی قرآن، مسیحیان جز در پایان دوران مدینه وارد نشده‌اند؛ ولی پیش از آن، خطاب قرآن متوجّه بنی اسرائیل است: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ» (الزّخرف، ۷۶).

پس گفتگوی قرآن با اهل کتاب، جداکننده‌ی یهود و نصارا از بنی اسرائیل درباره‌ی داستان مسیح (ع) است و قرآن در داستان مسیح، عقیده‌ی «نصرانیت» را بنا می‌کند و در راه برتری آن، تلاش می‌کند: «فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ (با دعوت حواریون به مسیح) وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ فَأَصْبَحُوا ظَاهِرِينَ» (الصّفّ، ۱۴).

براساس نص این آیه، قرآن دعوت نصرانی است و بر این اساس و براساس توصیف یهود به «و لا تكونوا أوّل کافرٍ به» (البقره، ۴۱) باید در زمان تعمیم یا پوشیده بودن [اهل کتاب]، شبهه را دفع نماییم. پس قرآن در گواهی طلبی متواتر به اهل کتاب، تنها از «نصارای بنی اسرائیل» گواهی می‌خواهد که «نزد آنان علم الكتاب است» (الرّعد، ۴۵):

– «أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (الشعراء، ۱۹۷) که منظور نصاراست.

– «و شَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ...» (الاحقاف، ۱۰)

همچنین در امر به پرسش، «فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ...» (یونس، ۹۴) پیامبر (ص) را به نصارای بنی اسرائیل ارجاع می‌دهد.

همچنین در امر به اقتدا به هدایت اهل کتاب، «أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَ النَّبُوَّةَ... أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمْ اِقْتَدِهِ» (الانعام، ۹۰) یعنی به هدایت نصارای بنی اسرائیل اقتدا کن. پس آنان کسانی هستند که به هدایت امر ما می‌کنند: «و جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» (السّجده، ۲۳- ۲۴) و آنان، «دانشمندان عادلّی هستند که همراه خدا و فرشتگان، شهادت می‌دهند که «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (آل عمران، ۱۸- ۱۹) بلکه خود قرآن گواهی می‌دهد که

«هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» [و منظور از الذین اوتوا العلم، دانشمندان نصارا هستند] (العنکبوت، ۴۹).

### ۲-۳- معنای «نصراری» در اصطلاح قرآن

قرآن هیچگاه از پیروان مسیح (ع) با عنوان «مسیحیون» نام نمی‌برد؛ با اینکه این نام در تمام دنیا نام شایع آنان بود؛ بلکه از آنان با عنوان «نصراری» یاد می‌کند که نام گروهی از بنی اسرائیل است که پیش از قرآن و در خود قرآن به مسیح (ع) ایمان آوردند (الصّفّ، ۱۴).

اطلاق نام «نصراری» بر «مسیحیان» و «نصارای بنی اسرائیل» توسط قرآن، ظاهری دوگانه ایجاد می‌کند؛ گاهی آنان را تکفیر می‌کند: «و قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (التوبة، ۳۱) و گاهی به دوستی و اسلام آنان شهادت می‌دهد: «و لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى... رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ» (المائدة، ۸۵) که دوگانگی تعبیر در این دو آیه آشکار است (المائدة، ۱۵ و ۸۵).

اما ظاهر دوگانه از قرآن ابتدایی و قرآن پایانی جدا می‌شود. لذا قرآن در جدال با گروه نجران و مقابله با اهل مرزهای شام، نام نصارا را بر مسیحیان اطلاق می‌کند که اهل بدعت یعقوبیه بودند و قرآن اصلاً با دیگر مسیحیان ارتباط نداشته است؛ از این رو آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ» (المائدة، ۱۹ و ۷۵) و آیه «لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ» (المائدة، ۷۶) و آیه «و قَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ» (التوبة، ۳۱) اهل بدعت یعقوبیه از مسیحیان را در نظر دارد. لذا قرآن گاهی به آنان اشاره می‌کند و از آنان نامی نمی‌برد؛ چراکه آنان مستحق نام نصارا نیستند و زمانی که دو بار نام نصارا را بر آنان اطلاق می‌کند (المائدة، ۵۱ و التوبة، ۳۱) از باب توسعه در مفهوم است نه از باب تخصیص. و قرآن نام نصارا را از باب تخصیص به پیروان مسیح از بنی اسرائیل منحصر می‌کند:

– «فَأَمَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ كَفَرَتْ طَائِفَةٌ...» (الصّفّ، ۱۴).

– «و مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٌ يَّهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ» (الاعراف، ۱۵۸).

پس آنان امت نمونه از اهل کتاب هستند: «يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَ هُمْ يَسْجُدُونَ» (آل عمران، ۱۱۳) و همانان امت میانه رو از اهل کتاب هستند که تورات و انجیل را در میان اکثریت فاسق اقامه می‌کنند (المائدة، ۶۶) و همانان امت خاشع از اهل کتاب هستند که درباره آنان

می‌فرماید: «يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتَرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (آل عمران، ۱۹۹).

همچنین آنان گروه کمی از بنی اسرائیل هستند که میثاق خداوند را اقامه نمودند: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... فَتَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ» (البقره، ۸۳). بنابراین قرآن نام نصارا و صفت دوست داشتن آنان را منحصر به امتی از قوم موسی (ع) و گروهی از بنی اسرائیل می‌داند که به مسیح (ع) ایمان آوردند، پس به حق هدایت می‌کنند و به عدالت حکم می‌کنند. بنابراین قرآن نام «نصاری» را به پیروان مسیح از بنی اسرائیل منحصر می‌داند و اطلاق آن به دیگران از باب توسعه و مجاز است (درّه حدّاد، القرآن دعوة نصرانیه، ۵۸۳ - ۵۸۵).

### ۳-۳- یکی بودن انجیل

قرآن، انجیل را جز به صورت مفرد به کار نمی‌برد، پس انجیل یکی است. انجیلی که مسیح (ع) تعلیم داد، یکی است. اما انجیل نزد مسیحیان با چهار حرف و قرائت تدوین شد؛ انجیل متی، انجیل مرقس، انجیل لوقا و انجیل یوحنا. همانگونه که قرآن بر هفت قرائت نازل شده است؛ آنگونه که در حدیث صحیح به اجماع آمده است و قرآن با الفاظ گوناگون و معانی واحد است کما آنکه در تفسیر طبری نیز تفسیر کرده است. پس یاران مسیح (ع) چهار قرائت از انجیل را حفظ کردند اما یاران محمد (ص) شش قرائت از آن را از دست دادند؛ پس جز قرائت عثمان باقی نماند و این همان مصحف یگانه است.

اما نصارا از بنی اسرائیل تنها انجیل متی و قرائت عبرانی و لهجه سریانی را پذیرفتند. زیرا انجیل متی پیش از آنکه به یونانی ترجمه شود، اول تدوین شد. از این رو، مسیحیان قدیمی آن را انجیل عبرانیان نامیدند و مسیحیان جدید، «انجیل نصارا» نامیدند و این همان انجیلی است که ورقه بن نوفل، کشیش مکه، از عبری به عربی ترجمه کرد و محمد (ص) شاهد بود؛ همانگونه که در حدیث صحیح نزد شیخین آمده است. از این رو، نصارای بنی اسرائیل انجیل را جز به صورت مفرد یاد نمی‌کردند و این همان عقیده‌ی قرآن است؛ لذا قرآن نیز انجیل را جز به صورت مفرد بکار نمی‌برد؛ گویا جز یک قرائت از انجیل وجود ندارد که همان انجیل نصارا از بنی اسرائیل است.

وی در ادامه به آیاتی که در آن لفظ «الانجیل» ذکر شده<sup>۴</sup> استشهاد نموده، می‌نویسد:

پس قرآن، همچون نصارای بنی اسرائیل که به هدایت آنان اقتدا می‌کند (الانعام، ۹۰) و کسانی که آنان را بر دشمنشان یاری کردیم پس پیروز شدند (الصف، ۱۴) جز انجیل یگانه که همان انجیل نصارای بنی اسرائیل است نمی‌شناسد و جز به آن اعتراف نمی‌کند. بنابراین انحصار قرآن درباره‌ی انجیل‌های چهارگانه‌ی متواتر نزد مسیحیان به قرائت واحد از انجیل نصارای بنی اسرائیل، دلیل دیگری بر نصرانیت قرآن است. (درّه حدّاد، همانجا، ۵۸۶)

### ۴-۳- انحصار رسالت مسیح (ع) در قلمرو تورات

نصارای بنی اسرائیل، رسالت مسیح (ع) را در قلمرو تورات منحصر می‌کنند و قائل به وجوب اقامه تورات و انجیل هستند. در مجمع کشیشان در انجیل، در مقایسه با تورات که کتاب موسی (ع) بود، حکمت می‌دیدند؛ پس کتاب و حکمت - یعنی تورات و انجیل - را یاد می‌گرفتند و می‌آموختند. قرآن [نیز] طبق عقیده‌ی آنان و طبق اصطلاح آنان آمد؛ پس در انجیل نسبت به تورات، حکمت وجود دارد: «وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ ...» (الزخرف، ۶۳) و خداوند به مسیح (ع) نیز «الكتاب والحكمة» و تورات و انجیل را آموخت.

تعبیر «الحكمة» درباره «مسیح (ع)» اصطلاح است اما درباره‌ی «داوود (ع)» (ص، ۲۰) و لقمان (لقمان، ۱۲) و دیگران، عام است (البقره، ۲۵۱ و ۲۶۹؛ القمر، ۵؛ التحل، ۱۲۵) پس تعبیر لغوی است ... (دره حدّاد، ۵۸۷) پس انجیل تنها همان تورات است: «وَ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتِينَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ ...» (المائدة، ۴۶).

انجیل، تصدیق و تفصیل تورات است: «و رسولاً إلی بنی اسرائیل ... وَ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحِلَّ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ ...» (آل عمران، ۴۹ - ۵۰) پس «الكتاب» که بر موسی (ع) با نام «تورات» نازل شده، همان بر عیسی (ع) با نام «انجیل» نازل شده است: «وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ ...» (البقره، ۸۷؛ هود، ۱۱۰؛ المؤمنون، ۴۹؛ الفرقان، ۳۵؛ القصص، ۴۳) و مسیح (ع) از ابتدای تولد سخن گفت: «قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَ جَعَلَنِي نَبِيًّا ...» (مریم، ۳۰).

قرآن مثل نصارای بنی اسرائیل که تورات و انجیل را اقامه می‌کنند، با اهل کتاب از یهود و مسیحیان تحدی می‌کند:

<sup>۴</sup> - المائدة، ۴۶ و ۶۶ و ۷۱ و ۱۱۰؛ آل عمران، ۳ و ۴۸؛ الاعراف، ۱۵۵؛ التوبه، ۱۱۱؛ الفتح، ۲۹؛ الحديد، ۲۷.

« قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ... » (المائده، ۶۸).

« وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ... » (المائده، ۶۶).

پس انحصار قرآن درباره رسالت مسیح (ع) در قلمرو تورات، دلیل ویژه‌ای برای نصرانیت قرآن است (درّه حدّاد، همانجا، ۵۸۸).

### ۳-۵- انحصار دعوت مسیح (ع) به توحید توراتی

نصاری بنی اسرائیل از مسیحیان، به دستور انجیل، به دلیل پیروی از تورات در اعتقادات و احکام، از مسیحیان جدا شدند. پس در تشریح و احکام، اقامه تورات و انجیل را سر می‌دادند و در اعتقادات تثلیث انجیلی را در سایه‌ی توحید توراتی فهمیدند و به فرشته بودن کلمه‌الله و روح القدس اعتقاد داشتند. پس روح القدس را جبرئیل و کلمه‌الله را فرشته میکائیل قرار می‌دادند. پس هر دوی آن‌ها روحی از خداوند هستند مانند فرشتگان مقرب و به سخن مسیح (ع) تمسک کردند: من به سوی پدرم و پدر شما و خدایم و خدای شما می‌روم (یوحنا، ۱۷/۲)؛ چرا که دعوت مسیح به توحید توراتی منحصر است. قرآن که دعوت مسیح (ع) در انجیل را این چنین فهمید، در مکه اعلام می‌کند:

« وَ لَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ... إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (الزّخرف، ۶۳ - ۶۴).

و در مدینه اعلام می‌کند: « وَ رَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ ... إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ » (آل عمران، ۴۹ - ۵۱).

و مسیح (ع) در نظر قرآن عبارت است از: «... وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ وَ رُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَ رُوحِهِ وَ لَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ ... لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَ لَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ... » (النساء، ۱۷۱ - ۱۷۲).

پس مسیح (ع) گرچه روحی از جانب خداوند بود، مخلوق است مانند ملائکه مقرب خداوند و روح القدس همان جبرئیل است: « قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ ... » (النحل، ۱۰۲)

یعنی «هرکس دشمن جبرئیل باشد، پس او به اذن خداوند قرآن را بر قلب تو نازل فرمود» (البقره، ۹۷) و قرآن در احکام به اقامه تورات و انجیل (امت وسط) دعوت می‌کند (المائده، ۶۶) همچون نصاری بنی اسرائیل که بین یهودیت و مسیحیت هستند و قرآن در دین، برای عرب، دین موسی و عیسی را دین واحدی تشریح می‌کند: «... أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَ لَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ... » (الشوری، ۱۳) پس قرآن همانند نصاری بنی اسرائیل، دعوت مسیح را به توحید توراتی منحصر می‌کند که دلیل دیگری بر نصرانیت قرآن است (درّه حدّاد، همانجا، ۵۸۹).

### ۴- بررسی و نقد دیدگاه‌های یوسف درّه حدّاد مبنی بر تأثیر پذیری قرآن از آیین نصرانیت

۴-۱- درّه حدّاد ادعا می‌کند: زمانی که قرآن به کفر بنی اسرائیل اشاره می‌کند، منظور «یهود» و زمانی که به ایمان بنی اسرائیل اشاره دارد، منظور «نصاریا» هستند و همه‌ی تمجیدهای قرآنی از بنی اسرائیل همانند استشهاد از بنی اسرائیل، امر به پرسش از آنان، امر به اقتدا به هدایت آنان و... متوجه دانشمندان نصاریا می‌باشد؛ در حالی که این نظر درّه حدّاد، تنها در برخی موارد صحیح است؛ قرآن کریم گرچه در موارد زیادی از نصاریا تعریف و تمجید نموده است، لیکن در جاهایی نیز آنان را سخت مورد عتاب قرار داده است. برای نمونه، در سوره آل عمران و سوره المائده که داستان آفرینش عیسی (ع) را مطرح می‌کند، به شرک (آل عمران، ۶۴؛ المائده، ۷۲)، کفر (آل عمران، ۷۰؛ المائده، ۷۲ و ۷۳)، ضلالت (آل عمران، ۶۹؛ المائده، ۷۷) و پوشاندن حقیقت (آل عمران، ۷۱) توسط نصاریا بنی اسرائیل اشاره می‌کند. بنابراین مشخص است که نویسنده به مفهوم تمام آیات مرتبط با موضوع توجه ننموده است.

۴-۲- نویسنده ادعا می‌کند اطلاق عنوان «نصاری» بر مسیحیان توسط قرآن کریم بجای واژه «مسیحیون»، به این دلیل است که قرآن تنها با مسیحیان نجران در ارتباط بوده و در نهایت، استفاده می‌کند این مطلب دلالت بر نصرانیت قرآن دارد. بنابراین لازم است با بررسی واژه «نصاری» مشخص شود قرآن کریم بر چه اساس این واژه را استفاده کرده و چه کسانی را مد نظر داشته است.

آنگونه که اهل لغت می‌نویسند، واژه «نصرانی و نصرانیت» درباره مسیحیان به کار رفته و از آنجا که حضرت عیسی (ع) اهل روستای «ناصره» بوده، به ایشان عیسای ناصری، پیروان آن

حضرت را «نصرانی» و آیین ایشان را «نصرانیت» نامیده‌اند (نک: ابن منظور، ۵/ ۲۱۲؛ زبیدی، ۷/ ۵۳۱؛ طریحی، ۳/ ۴۵۹).

همچنین دانشمندان تاریخ اذعان دارند به اینکه عرب واژه «مسیح» و «مسیحیت» را نمی‌شناخت و بجای آن، کلمات «نصرانی» و «نصرانیت» را به کار می‌برد و واژه «نصرانیت» پیش از اسلام، نزد همه قبائل عرب شناخته شده بود و در ابیات شعری عرب، در یمن، حجاز، نجد، عراق و سرزمین شام وارد شده است (عودات، ۲۵).

استاد جواد علی واژه نصرانیت و نصرانی که در عربی بر پیروان مسیح (ع) اطلاق می‌شود را واژه‌های معرب دانسته، می‌نویسد: «بهود بر کسی که از دیانت مسیح (ع) پیروی می‌کند «نصراری» اطلاق می‌کردند و در قرآن به این معنا وارد شده است و از این جهت «نصرانیت» برای آیین مسیح ۵٪ نزد مسلمانان «علم» شده است» (جواد علی، ۶/ ۵۸۲). وی اصطلاح «عیسوی و مسیحی» در تألیفات قدیم و شعر جاهلی را ناشناخته دانسته، این دو واژه را از اصطلاحات متأخر برای اطلاق بر نصارا قلمداد کرده است (همو، ۶/ ۵۸۴ - ۵۸۵).

آرتور جفری نیز در کتاب «Foreign Vocabulary of the Qurān» این واژه را به معنای «مسیحیان و عیسویان» دانسته، می‌نویسد: «سوره ۵ آیه ۸۲ دلیل و شاهد قاطعی است بر اینکه این واژه در دوره پیش از اسلام رایج بوده است. در حقیقت این واژه در شعر کهن عربی به دفعات به کار رفته است». (Artor Jeffery, 1938, 280).

بنابراین ادعای یوسف درّه حدّاد مبنی بر اینکه نصارا تنها عنوانی برای فرقه‌ای خاص از مسیحیان است، بنا بر نظر دانشمندان علم لغت و تاریخ، ادعایی بی‌اساس است و قرآن کریم این واژه را برای همه‌ی مسیحیان به کار برده است.

۳-۴- یوسف درّه حدّاد در تفسیر آیات المائده، ۷۵ و ۷۶ و نیز التوبه، ۳۱ معتقد است کافر خواندن نصارا توسط قرآن کریم، تنها متوجه فرقه «یعقوبیه» است؛ در حالی که همه گروه‌های مسیحیت به نوعی از بدعت قائل بودند. کما اینکه مطابق آنچه در تفاسیر و کتب تاریخی ذکر شده، مسیحیان پس از حضرت عیسی (ع) به سه دسته مهم تقسیم شدند؛ گروه «یعقوبیه» که معتقدند خداوند همان مسیح (ع) است، گروه «ملکانیه» که معتقدند خداوند یکی از سه خداست و گروه «نسطوریه» که معتقدند مسیح (ع) فرزند خداوند است (طبرسی، ۶/ ۷۹۴؛ ابن عطیه، ۵/ ۶۲ - ۶۳؛ ابن عاشور، ۲۵/ ۲۸۴؛ خوارزمی، ۱/ ۵۲).

به این ترتیب ملاحظه می‌شود قرآن کریم هر سه گروه عمده‌ی مسیحیت که عبارتند از: ملکائیه یا ملکیه (کاتولیک)، یعقوبیه (ارتودکس) و نسطوریه (پروتستان) را کافر می‌داند (زحیلی، ۶/ ۲۷۱).

۴-۴- نویسنده در قیاسی مع الفارق، قرآن کریم را با انجیل مقایسه نموده است؛ حال آنکه در این مقایسه نکات زیر قابل تأمل است:

اول: خود مسیحیان معتقدند خود حضرت عیسی (ع) تعالیمش را تحریر نکرد ... انجیل «مرقس» قبل از دو انجیل «متی» و «لوقا» موجود بود و در حدود ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته شده است (ناس، ۵۷۶).

از این رو، خود مسیحیان ادعا ندارند که عبارات اناجیل همان عباراتی است که بر حضرت عیسی (ع) نازل شده باشد. در حالی که تمام الفاظ قرآن کریم از جانب خداوند نازل شده و از ابتدای نزول، در زمان پیامبر اکرم (ص) و بلافاصله پس از نزول، تدوین می‌شد و آن حضرت کاتبانی داشتند که بلافاصله بعد از نزول، آیات را بر آنان قرائت کرد و کاتبان می‌نوشتند و پس از آن نیز به اصحاب آموزش می‌دادند و سینه به سینه آموزش داده می‌شد و نقل می‌گردید. (نک: کتب تاریخ قرآن)

دوم: اختلافی که در بین انجیل‌ها وجود دارد، در موارد زیادی محتوایی است و داستان‌ها و مطالب زیادی در یکی هست که در دیگری وجود ندارد؛ حتی در مواردی، این اختلاف آن قدر عمیق است که سه انجیل به نام «اناجیل همنوا» شناخته می‌شود و با انجیل «یوحنا» متفاوت است که در آن بحث «ثلیث» به صراحت نقل شده است. حتی در میان اناجیل همنوا، قدیمی‌ترین و کوتاهترین آن‌ها انجیل مرقس است، و تقریباً تمام مطالبی که در این انجیل آمده، در دو انجیل دیگر تکرار شده است. از سوی دیگر، مطالبی در دو انجیل متی و لوقا آمده که در انجیل مرقس نیست. در هر کدام از دو انجیل متی و لوقا نیز مطالبی آمده که در دیگری موجود نیست (سلیمانی، ۸۴).

انجیل چهارم (یوحنا) با سه انجیل دیگر بسیار متفاوت است. ضمن آن که تنها انجیلی است که الهیات عیسی خدایی را ترویج می‌کند، از نظر سبک نگارش و ترکیب و مطالب با اناجیل دیگر بسیار متفاوت است. در این انجیل مثل وجود ندارد؛ در حالی که به گفته‌ی سه انجیل دیگر، حضرت عیسی بسیاری از مطالب را در قالب مثل بیان می‌کرده است. تعداد اندکی معجزه، یعنی

هفت عدد، در آن نقل شده، که پنج عدد آنها در اناجیل دیگر موجود نیست. نیز سخنان و مراودات حضرت عیسی در این انجیل با سه انجیل دیگر متفاوت است (همانجا، ۹۵).

سوم: نویسنده ادّعا می‌کند مسلمانان یک قرائت را حفظ و بقیه را فراموش کردند. در حالی که در کتاب‌های علم قرائت، نه تنها قرائات سبعة که قرائات عشره و اربع عشر نیز موجود است و به تفصیل، موارد فرش الحروف و سایر اختلاف‌ها ذکر شده است.

چهارم: آنچه امروزه به عنوان قرائت حفص از عاصم کوفی بین مسلمانان رواج دارد، همان قرائت متواتری است که از زمان نزول قرآن و در دوران حیات نبی مکرم اسلام (ص) سینه به سینه نقل می‌شد؛ منتها ویژگی قرائت و امتیاز او این است که وی همان قرائتی که بین مردم رواج داشت را نقل نمود و سایر قرائات، بین خواص اهل قرائت ردّ و بدل می‌شد.

پنجم: این سخن نویسنده که معتقد است انجیل متی همان انجیل نصاراست، که ورقه بن نوفل می‌خوانده و می‌نوشته، ادّعایی است که به دلیل تاریخی متقن نیاز دارد، در حالی که نویسنده هیچ سندی برای آن ارائه نکرده است؛ حتی به فرض اثبات این مطلب، دلیلی بر اینکه قرآن کریم تنها انجیل متی را پذیرفته باشد نیست و آنچه خداوند متعال درباره‌ی کتاب‌های آسمانی گذشته نقل می‌کند، اصل نزول آن بر انبیای پیشین است؛ نه آنچه پس از سالیان درازی در بین پیروان این ادیان رواج پیدا کرده است.

ششم: مطابق نظر اهل تحقیق (برای نمونه نک: بلاغی، ۱/ ۲۹؛ خوبی، ۱۳۷؛ معرفت، ۲/ ۵۱)، قرائات سبعة از جانب خداوند متعال نبوده، بلکه به واسطه‌ی اجتهاد شخصی برخی از اهل قرائت بوده است؛ همانگونه که در روایتی از امام باقر (ع) نقل شده که فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنَّ الْأَخْتِلَافَ يَجِيءُ مِنْ قِبَلِ الرُّوَاةِ» (کلینی، ۲/ ۶۳۰)؛ از این رو، وجود تنها یک قرائت متواتر بین مسلمانان، برای آنان نقطه‌ی قوّت است؛ نه نقطه‌ی ضعف!

۴-۵- نویسنده مدّعی است که کلمه «الحکمه» برای حضرت مسیح (ع) اصطلاح است [یعنی به معنای انجیل است] اما درباره‌ی بقیه‌ی پیامبران معنایی عام دارد. از همینجا ادّعای یوسف درّه حدّاد مبنی بر اینکه رسالت حضرت محمد- تنها این بوده که به عرب‌زبانان تورات و انجیل بیاموزد، رد می‌شود زیرا مطابق استلال وی که «الکتاب و الحکمه» را به معنای «تورات و انجیل» می‌پنداشت، رد می‌شود و حکمت در اینجا معنای عامی دارد و به معنای «انجیل» نیست.

۴-۶- قرآن کریم درباره‌ی حضرت عیسی (ع) می‌فرماید: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ» (آل عمران، ۴۸) همین نحوه‌ی کاربرد «کتاب و حکمت» در کنار «تورات و انجیل» به خوبی گواه بر نفی استدلال نویسنده و «ذکر فرد» بعد از «ذکر جنس» است، به خاطر رساندن اهمیتی که در فرد وجود دارد (طباطبایی، ۳/ ۱۹۷).

۴-۷- یکی از آموزه‌های اصلی در ادیان توحیدی - به ویژه قرآن کریم - آن است که بین رسولان الهی و کتاب‌های ایشان تفاوتی وجود ندارد و مؤمنان وظیفه دارند به تمام پیامبران و کتاب‌های آنان ایمان بیاورند (البقره، ۲۸۶). بنابراین کاملاً طبیعی است که مسلمانان، انجیل و آموزه‌های حضرت مسیح (ع) و تورات و آموزه‌های حضرت موسی (ع) را به رسمیت بشناسند؛ همانگونه که قرآن کریم نیز بسیاری از آموزه‌های تحریف نشده‌ی آنان را تأیید نموده است (برای نمونه نک: البقره، ۱۸۳، المائده، ۴۵).

۴-۸- نویسنده ادّعا می‌کند رسالت حضرت مسیح (ع) تنها در قلمرو تورات است و آن حضرت تشریح خاصی نداشته است؛ در حالی که برخی از آیات قرآن کریم همچون (آل عمران، ۵۰) و (المائده، ۴۷) به خوبی دلالت دارد بر آنکه در انجیل، شریعت مستقل از تورات نیز وجود دارد و حضرت عیسی (ع) صاحب تشریح بوده است.

۴-۹- اگر آیین مسیحیت تثلیث را نفی و به توحید روی بیاورد، اصلاً اختلاف ماهوی بین دین اسلام و مسیحیت وجود ندارد و ما نیز از چنین اعتقادی استقبال می‌نماییم؛ همانگونه که قرآن کریم به صراحت «توحید» را زمینه‌ی وحدت بین ادیان مطرح نموده است (آل عمران، ۶۴). اما به نظر می‌رسد که مسیحیت چنین اعتقادی ندارد و اگر بنا بر نظر یوسف درّه حدّاد، نصارا از چنین اعتقادی برخوردار باشند، و حکم به الوهیت عیسی (ع) ننمایند، نسبت به سایر مسیحیان به حقیقت نزدیک‌تر هستند.

۴-۱۰- اینکه یوسف درّه حدّاد می‌گوید: نصارای بنی اسرائیل تثلیث انجیلی را در سایه‌ی توحید توراتی فهمیدند، چیزی جز همان اعتقاد به تثلیث که اعتقاد عموم مسیحیان است، نمی‌باشد که به واسطه‌ی تحریف در آموزه‌های حضرت عیسی (ع) به وجود آمد و قرآن کریم به صراحت بحث تثلیث را نفی و از آنان می‌خواهد دست از اعتقاد به تثلیث بردارند (النساء، ۱۷۱)؛ از این رو به هیچ عنوان نمی‌توان توحید را جزء اعتقادات مسیحیان دانست؛ بله، آموزه‌های اصلی تمام پیامبران دعوت به توحید بوده است؛ آنگونه که خود حضرت عیسی (ع) نیز مردم را به توحید فرا می‌خواند.

بنابراین درّه حدّاد روح کلیّ همه‌ی ادیان الهی را دلیل بر نصرانیت قرآن پنداشته است؛ در حالی که خود نصارا در عمل اعتقاد به تثلیث دارند!

۴-۱۱- مطابق آیاتی که نویسنده به آن استشهد می‌کند، قرآن کریم، اهل تورات و انجیل (یهودیان و مسیحیان) را به اقامه‌ی تورات و انجیل اصلی و تحریف نشده دعوت نموده است؛ نه به زعم درّه حدّاد اقامه‌ی تورات و انجیل کنونی که به یقین در مواردی دستخوش تحریف شده است (برای نمونه نک: خوبی، ۳۷-۳۹).

## نتایج مقاله

گرچه یوسف درّه حدّاد زحمات فراوانی در مطالعات قرآنی متحمّل شده است و علی رغم آنکه مسلمان نبوده، سال‌های متمادی از عمر خود را در این راه صرف نموده است، لیکن در مطالعات خود دچار لغزش‌هایی شده است. مطابق آنچه در این مقاله گذشت، برخی از نکاتی که موجب لغزش یوسف درّه حدّاد شده است، عبارت است از:

۱- ایشان در مطالعات خود، اگر چه آیات زیادی را مورد مطالعه و توجّه قرار داده است، اما در موارد زیادی به مفهوم تمام آیات مرتبط با موضوع توجّه نکرده است، درحالی که جهت درک نظر قرآن در باره‌ی یک موضوع لازم است به تمام آیات مرتبط با موضوع مورد نظر توجّه کرد.

۲- با مراجعه به علم لغت مشخص می‌شود یوسف درّه حدّاد در مواردی در زمینه‌ی استعمال واژه نزد عرب‌زبانان دقّت مناسب را نداشته است.

۳- برخی از نظرات یوسف درّه حدّاد با استفاده از شواهد تاریخی، از جمله در مبحث تاریخ قرآن و علم قراءات، رد می‌شود.

۴- یوسف درّه حدّاد در برخی از مطالعات خود، ادعاهایی مطرح کرده، اما دلیل معتبر علمی برای اثبات سخنش بیان نکرده است؛ از این رو، این نظرات پذیرفتنی نیست.

## کتابنامه

۱- قرآن کریم

۲- کتاب مقدّس

۳- ابن عاشور، محمّد بن طاهر، التحریر والتنویر، بی تا، چاپ اول، بیروت، مؤسسه التاریخ، بی تا.

۴- ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب، المحرّر الوجیز فی تفسیر کتاب الله العزیز، چاپ اول، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۲ق.

۵- ابن منظور، محمّد بن مکرم، لسان العرب، چاپ سوم، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۶- بلاغی، محمّدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، چاپ اول، قم، بنیاد بعثت، ۱۴۲۰ق.

۷- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، چاپ چهارم، دارالساقی، ۱۴۲۲ق.

۸- خوارزمی، محمد بن احمد بن یوسف، مفاتیح العلوم، تهران، یار روشن، ۱۳۸۲ش.

۹- خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیرالقرآن، قم، موسسه احیاء آثار الامام الخوئی، بی تا.

۱۰- همو، نضاح الاعجاز فی رد الكتاب المسمی «حسن الایجاز»، چاپ سوم، بیروت، دار المؤرخ العربی، ۱۴۱۳ق.

۱۱- درّه الحدّاد، یوسف، الإنجیل فی القرآن، چاپ سوم، بیروت، المكتبة البولسیة، ۱۹۹۳م.

۱۲- همو، القرآن دعوة نصرانیة، چاپ دوم، بیروت، المكتبة البولسیة، ۱۹۸۶م.

۱۳- زبیدی، مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۴ق.

۱۴- زحیلی، وهبة بن مصطفى، التفسیر المنیر فی العقیدة و الشریعة و المنهج، چاپ دوم، بیروت، دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۸ق.

۱۵- سلیمانی، عبدالرحیم، عهد جدید؛ تاریخ نگارش و نویسندگان، هفت آسمان، ش ۳ و ۴، ۱۳۷۸ش.

۱۶- طباطبائی، سیدمحمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.

۱۷- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم، تهران، انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ش.

۱۸- طریحی، فخر الدین بن محمّد، مجمع البحرین، چاپ سوم، تهران، مرتضوی، ۱۳۷۵ش.

۱۹- عودات، حسین، العرب النصاری؛ عرض تاریخی، چاپ اول، دمشق، الاهالی، ۱۹۹۲م.

۲۰- کلینی، محمّد بن یعقوب، الکافی، چاپ چهارم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.

۲۱- معرفت، محمدهادی، التمهید فی علوم القرآن، چاپ دوم، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ق.

۲۲- ناس، جان بایر، تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، چاپ بیستم، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۰ش.